



سلسله درسهائی از آیت الله العظمی منتظری

قسمت پنجم

بحثی پیرامون تجسس و بدست آوردن اطلاعات

در شماره قبلی که بحث معظم له پیرامون تجسس و بدست آوردن اطلاعات شروع گردید، در دو جهت صحبت شد یکی در وجوب حفظ حیثیت و اسرار مسلمین و آیات و روایات مربوط به این مطلب را بررسی کردند و بحث در جهت دوم راجع به اطلاعات عمومی بود که ضرورت آن را از طریق عقل و فطرت و روایات وارده مورد دقت قرار دادند و اینک دنباله مطلب:

• ۳- جهت سوم: در بیان شعبه های اداره اطلاعات و هدفهای آن و ذکر اخبار و روایات وارده

پیرامون آنها

اداره اطلاعات باید چهار شعبه داشته باشد:

□ ۱- شعبه مراقبت از کارگزاران و کارمندان، از این نظر که آیا آنان مسئولیتهای اداری

• همانگونه که در شماره های قبلی تذکر دادیم، ترجمه این سلسله درسه توسط دفتر مجله انجام می گیرد.



خود را با صداقت و امانت انجام می‌دهند یا نه؟ و کیفیت برخوردشان با مردم، و تصرفشان در اموال دولتی چگونه است؟

۲۰- دایره مراقبت از فعالیت‌های نظامی دشمن.

۳۰- دایره دقت و مراقبت از فعالیت‌های مخالفین و جاسوسان و منافقین و حزبهای داخلی مخفی که دشمن اسلام و حکومت اسلامی و مردمند.

۴۰- شعبه حراست و ارتباط با مردم از لحاظ احتیاجات و کمبودها و پاره‌ای از شکایات آنان و برقراری ارتباط دائمی در میان آنها و دولت مرکزی.

البته منظور ما این نیست که یک نفر نمی‌تواند مسئولیت کلیه شعبه‌های یادشده را به عهده بگیرد، یا یک نفر نمی‌تواند در بیش از یک شعبه آن مسئولیت بپذیرد بلکه نظر بر این است که هر کدام از این شعبه‌ها وظایف مهم مخصوصی دارند و هدفهای مخصوص و مهمی را تعقیب می‌کنند.

اکنون این شعبه‌های چهارگانه را در چهار فصل مورد بحث قرار می‌دهیم:

فصل اول: مراقبت از کارگزاران و کارمندان

بدیهی است که مجرد تعیین وزراء و کارگزاران و امراء، به مناصب و وظائف اداری و ادارات ارتشی و اعطاء مسئولیت بدانان برای اداره مملکت و سیاست کشور بطوری که عقل پسند بوده و مورد قبول شرع باشد، کفایت نمی‌کند بلکه علاوه بر احراز شایستگی و شروط لازم در آنان، باید کسانی را برای مراقبت آنان، و طرز کار و برخوردشان با مراجعین در مؤسسات و ادارات گوناگون مخصوصاً در مناطق دور از پایتخت، گماشت زیرا نفس آدمی (در شرایط مادی دنیوی) همواره به سوی بدکاری کشیده می‌شود و گاهی طمع و آزر نفوس مردم غلبه می‌کند و از طرفی انسان محل خطاء و فراموشکاری است و زورمندان و افرادی که قدرتی در اختیار دارند معمولاً خودخواه و مستبد برای هستند و ضعفاء را تحقیر می‌کنند و بدانان اعتنائی ندارند، با در نظر گرفتن مطالب بالا ناگزیر باید چگونگی فعالیت‌های اداری آنان را تحت مراقبت و تفتیش دقیقی قرار داد و چشمهای مخفی بر آنان گماشت تا آنان را تحت نظر داشته باشند، همانگونه که رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین (ع) می‌کردند.

۱- در قرب الاسناد^۱ از زرتان بن صلت روایت می‌کند که از امام رضا (ع) شنیدم که

۱- قرب الاسناد ص ۱۴۸.



می فرمود: رسول خدا موقعی که لشگری به نقطه ای گسیل می داشت، همراه فرمانده آن لشکر، فردی از اشخاص مورد اعتماد خویش را می فرستاد که کارهای او را زیر نظر گرفته و نتیجه را به رسول خدا گزارش دهد.

در وسائل^۱ این حدیث از ریان چنین نقل شده: اذا بعث جيشاً فاتهم اميراً بعث معه الخ یعنی وقتی رسول خدا (ص) لشگری گسیل می داشت و از صلابت و امانت فرمانده آن اطلاع موثقی در دست نداشت همراه او کسی از یاران مورد اعتمادش را می فرستاد....

۲- در نهج البلاغه در فرمان امیرالمؤمنین (ع) به مالک اشتر^۲ پس از توصیه کارگزاران و چگونگی انتخاب آنان از اهل تجربه، اشخاص نجیب، از خانواده های پرهیزگار و دارای سابقه در اسلام می فرماید:

مراقبینی راستگو و متمهد بر آنان بگمار که این کار تو باعث رعایت امانت و مهربانی بر مردم از طرف آنها می شود، فاصله خود را از همکارانت حفظ کن (آنها را بیش از حد به خود نزدیک مگردان تا احیاناً کارهای خلاف آنها دامن گیرت نشود)، هر کدام از آنها دست به خیانت دراز کند و در این رابطه نیز گزارشهای مأمورینت همدیگر را تأیید کند، با اکتفاء به شهادت آنان باید خیانتکار را مجازات بدنی بنمائی و او را در مقابل عملکردش مؤاخذه کرده و خوار و بی مقدارش نمائی و داغ خیانت بر پیشانی او بزنی و طوق رسوائی بر گردنش بیاویزی.

و حدیثی به همین مضمون در تحف العقول^۳ و دعائم الاسلام^۴ نیز نقل شده است.

بدین ترتیب می بینیم که امیرالمؤمنین (علیه السلام) تنها به انتخاب کارگزاران از اهل تجربه و نجابت و با سابقه در اسلام کفایت نمی کند، بلکه با وجود این همه دقت در انتخاب و استخدام، دستور اکید صادر می فرماید: که برای آنان مأمورین اطلاعاتی راستگو و متمهدی گماشته شود، مأمورینی موثق و مورد اعتماد تا جایی که تقویت آنان از روی آگاهی و آشنائی و در نتیجه مباشرت و معاشرت بدست آمده باشد، بطوری که بشود به گزارش آنان در رابطه با خیانت کارمندان اعتماد کرد، و این گزارش بقدری متقن باشد که مجازات خائن و خوار و بی مقدار کردن آن را واجب شمارد، تا برای دیگران عبرت شود و کسی حتی تصور نزدیک شدن به خیانت را هم به خود راه ندهد، این چنین سیاستی موجب استحکام پایه های قدرت

۱- وسائل الشیعة ج ۱۱ ص ۴۴.

۳- تحف العقول ص ۱۳۷.

۲- نهج البلاغه فرمان امیرالمؤمنین به مالک اشتر نامه ۵۳.

۴- دعائم الاسلام ج ۱ ص ۳۶۱.



دولت و حکومت می‌شود و ملت را به دولت نزدیک و مدافع آن می‌سازد و هیچ وقت مسامحه و چشم‌پوشی از تقصیرات مسئولین و خیانت‌های آنان به نام دفاع از دولت، موجب تقویت دولت نشده و حکومت را در نظر مردم محترم نمی‌کند.

۳- در تحف العقول^۱ در فرمان امام به مالک اشتر در بخش توصیه‌های آن حضرت در مورد لشکریان و فرماندهان آنان می‌فرماید:

فراموش نکنی که باید بر آنان مأموران مخفی که امین، حق‌گو و حق‌اندیش (در نظر مردم) باشند بگماری، تا رنج و زحمت هر کدام از آنان را - که در عمل به مسئولیت‌هایشان کشیده‌اند - به تو گزارش بدهند تا اطمینان داشته باشند که از زحمت و رنج‌های آنان در کارشان آگاهی کاملی داری، پس شایستگی‌های هر کدام را برای خود او بنما و قدردانی به عمل آور.

در دعائم الاسلام (ج ۱ ص ۳۵۹) نیز حدیثی مانند همین حدیث نقل شده است.^۲ وقتی ما می‌بینیم که امیرالمؤمنین (علیه السلام) عنایت خاصی به مراقبت از کارگزاران و گماشتن بازرسانی بر آنان دارند و در این مورد به مالک دستورات اکید صادر می‌فرمایند... در می‌یابیم که حتماً خود آن حضرت نیز استانداران و فرماندارانش را به وسیله بازرسان مخفی کاملاً زیر نظر گرفته و آنان را کنترل می‌کرده و شاهد این موضوع نامه‌های زیاد آن حضرت به کارگزارانش می‌باشد که همگی نشان می‌دهند که با تمام دوری مسافت - آن روز - ایالت‌های کشور اسلامی از کوفه و با وجود نبودن وسائل ارتباطی امروز در آن وقت، آن حضرت از اخبار آنان و جزئیات کارهایشان آگاهی کامل داشته تا حدی که شرکت بعضی از آنان در مجلس ضیافتی از نظر مبارکشان دور نمانده است.

از همه این مطالب معلوم می‌شود که آن حضرت تا چه حد به کارهای فرماندارانش و گماشتن بازرسانی که کارهای آنها را به حضرتش گزارش دهند اهتمام می‌ورزیده است، به چند روایت در این باره توجه فرمائید:

۱- در نامه^۳ امام به عثمان بن حنیف فرماندار «بصره» چنین به چشم می‌خورد:

ای پسر حنیف به اطلاع من رسیده است که جوانی از اهالی بصره تو را به ضیافت عروسی خود دعوت کرده و تونیز بدون ملاحظه در آن حضور یافته‌ای، غذاهای

۱- تحف العقول ص ۱۳۳.

۲- بنظر می‌رسد که «دعائم الاسلام» حدیث را نقل به معنی نموده است.

۳- نامه ۴۵ از نهج البلاغه.



گوناگون و کاسه‌های پر از غذا پیش تو گذاشته می‌شد از تو انتظار نداشتیم که در مهمانی کسانی که فقراء را می‌رانند و دولتمندان را دعوت می‌کنند شرکت کرده باشی.^۱

* ۲- و در نامه‌ای که (بنا به قولی) به ابن عباس نوشته چنین آمده است:
مطلبی درباره‌ٔ تو، به من گزارش شده که اگر واقعیت داشته باشد خدا را از خود ناراضی کرده و به امامت، عصیان و امانت خود را ضایع کرده‌ای، به من خبر رسیده که تو تمام محصول زمین را جمع کرده و چیزی به رعیت نداده‌ای و آنچه زیر پایت قرار داشته، گرفته و هر چه از اموال عمومی و بیت‌المال در دست تو بوده خورده‌ای، پس حسابت را برای من بفرست.

* ۳- در نامه‌ای^۲ خطاب به مصقلة بن هبيرة فرماندار «اردشیر خره» چنین آمده است:
دربارهٔ تو، به من گزارشی رسیده - که اگر حقیقت داشته باشد خدا را از خود ناراضی و امامت را از خود خشمگین ساخته‌ای -: (و در آن گزارش گفته شده) که تو اموال مسلمین را که به وسیلهٔ نیزه‌های آنان و مجاهدت‌هایشان به دست آمده و بر سر آن خونهای مسلمانان ریخته شده، در میان عده‌ای از اقوامت که دوروبرتورا گرفته‌اند، تقسیم می‌نمائی.

* ۴- در نامهٔ دیگری خطاب به زیاد بن ابیه در رابطه با نامه‌ای که معاویه به او نوشته و در آن وعده همکاری به وی داده بود چنین می‌گوید:
شنیدم معاویه نامه‌ای به تو نوشته که می‌خواهد عقلت را ربوده و مقاومت تو را بشکند از او بر حذر باش.

* ۵- و در نامهٔ خود به ابوموسی اشعری فرماندار «کوفه» در رابطه با گزارشی که از ابوموسی راجع به ممانعت اهل کوفه از یاری آن حضرت، به وی رسیده بود، می‌گوید:

در مورد روش دو پهلو و منافقانه تو گزارشی به من رسیده که از جهتی به نفع تو و از لحاظ دیگر به ضرر تو است.

* ۶- و در نامه‌ای خطاب به منذر بن جارود عبیدی می‌گوید:
صلاحیت پدرت مرا به اشتباه انداخت و امید بستم که راه هدایتی را که او می‌رفت

.....
۱- نامه ۴۰.

۲- نامه ۴۴.

۳- نامه ۶۳.

۴- نامه ۴۳.

۵- نامه ۷۱.



دنبال خواهی کرد ولی متأسفانه در گزارشی که درباره توبه من رسیده می بینم که تو از خواهش هواهای نفسانیت، فرمانبری می کنی.

* ۷- در نامه خود به محمد بن ابی بکر فرماندار خود در مصر می نویسد:

از دلگیری تو در مورد انتصاب اشتر به جای تو، اطلاع پیدا کردم.

* ۸- و در نامه ای به زیاد هنگامی که جانشین ابن عباس فرماندار بصره بود می فرماید:

به خداوند قسم یاد می کنم که اگر اطلاع پیدا کنم که در اموال مسلمین کوچکترین خیانتی - چه بزرگ و چه کوچک - مرتکب شده ای برایت خیلی سخت خواهم گرفت.

و امثال این موارد که جستجوگر محقق در متون تاریخی و حدیثی بدانها برخورد خواهد

خورد.

قاضی ابویوسف در کتاب الخراج که آن را برای هارون الرشید تألیف کرده، خطاب به وی چنین می گوید:

به عقیده من تو باید عهده ای از اهل صلاح و نجابت را که دیانت و امانت آنان مورد اطمینان است، برگماری تا زندگی و فعالیت فرمانداران را در محل حکومت خود زیر نظر بگیرند تا ببینند آنان چگونه مالیات را - که مطابق مقرراتی بر مالیات دهندگان تعیین شده - جمع آوری می کنند... اگر به یکی از فرمانداران مجازات سختی روا داری، دیگران دست از تجاوز برداشته و می ترسند و خودداری می کنند و اگر مجازات نکنی، بر مالیات دهندگان تجاوز کرده و بر ایداء و ستم جرئت پیدا می کنند و آنچه را که نباید از مردم بگیرند، می گیرند، موقعی که پیش تو تجاوزکاری و ستمگری و خیانت کار بودی فرمانداری به رعیت و یا تصاحب اموال عمومی و عدم مراعات در خورد و خوراک و یا بدرفتاری او ثابت شود، بر تو حرام است که او را دوباره بکارگیری و یا وریش کنی و چیزی از امور مردم را به عهده وی بگذاری.

و همچنین در همان کتاب ص (۱۱۸) چنین آمده:

یکی از علماء اهل کوفه روایت کرد که علی بن ابی طالب به کعب بن مالک - یکی از فرماندارانش - نوشت:

... در جای خود کسی را بگمار و با عهده ای از اصحابت حرکت کن تا به خارج

.....

۲- نامه ۲۰.

۱- نامه ۳۴.



شهرز بررسی آنگاه دهات و مناطق مسکونی آن جاها را قسمت به قسمت بگرد و از مردم آن نواحی درباره حاکم شان پرس و جوئی بعمل آور تا نحوه رفتار آنها را بفهمی و تا ما بین دجله و فرات همین کار را انجام بده.

فصل دوم: مراقبت از فعالیت های نظامی دشمن

بدیهی است که زیر نظر گرفتن فعالیت های نظامی دشمن و شناختن مراکز تجمع و اطلاع پیدا کردن از اسرار نظامی و اقتصادی و دانستن تعداد نفرات و وسائل و نوع تجهیزات آنان از مهمترین اسباب پیروزی و غلبه است و اکنون فنون پی گیری و روشهای پی بردن بر تعداد نیروهای دشمن و امکانات آن، از مسائل پراهمیتی است که در دانشگاههای مربوطه تدریس و دانشجویان متخصص در این رشته ها تربیت می شوند زیرا کسب پیروزی و برتری بر دشمن، مدیون نظارت و آگاهی از نیروها و امکانات وی می باشد زیرا خداوند چنین مقرر فرموده است که امور با وسائل و اسباب خاص آنها جریان پیدا کنند.

از ناپلئون حکایت شده است که گفت: یک مرد هوشیار و مطلع، ارزشمندتر از هزار سرباز رزمی در میدان جنگ می باشد.

بنابر این حکومت اسلامی چاره ای جز عنایت و اهتمام بدین وسیله مهم حیاتی ندارد چون توانبخشی کشور و دولت به غیر از این راه امکان پذیر نیست، چنانکه حضرت رسول (ص) و امیرالمؤمنین (ع) در غزوات و لشکرکشیها بدین مسأله اهتمام خاصی می ورزیدند.

اگر ما در این زمینه غیر از این آیه کریمه که می فرماید: هر چه قدر می توانید برای مقابله با دشمن نیرو و اسبهای آماده تدارک ببینید تا بدینوسیله وحشت در دل دشمنان خدا و دشمنان خودتان ایجاد نمائید، مدرک دیگری نداشته باشیم برای دلالت بر شرعی بودن و وجوب همت گماشتن بدان کفایت می کنند در صورتی که سیره و روش پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) در جنگ هایشان و اخبار مستفیض بلکه متواتر — که بعضی از آنها را در ذیل می آوریم — اهمیت این مسأله را برای ما روشن می کند و قابل تذکر است که ثابت نشدن صحت سند تک تک این اخبار، ضرری به مطلب نمی رساند زیرا بطور اجمال می دانیم که عده ای از آنها از ناحیه امام معصوم (ع) صادر شده است.

.....
۱- سورة انفال آیه ۶۰.



□ ۱- در سیره ابن هشام^۱ در ضمن ذکر سیره عبدالله بن جحش می‌گوید:

رسول خدا (ص) با او هشت فوج از مهاجرین را گسیل داشت و از انصار حتی یک نفر هم همراه آنان نبود، موضوع مأموریت وی در نامه سر بسته‌ای بدو سپرده و چنین دستور داد که: تا پس از دور روز حرکت این نامه را باز نکن سپس آن را باز کرده مأموریت خود را در آن بین و برای اجرای آن به سوی هدف حرکت و از همراهانت کسی را به خلاف میل خویش همراه نبر... عبدالله پس از دو شبانه روز نامه را گشود، مضمون نامه چنین بود: پس از خواندن نامه حرکت کن و در نخلستانی میان مکه و طائف فرود آی و در آنجا حرکت قافله‌های قریش را تحت نظر بگیر و اخبار آنان را برای من گزارش کن، عبدالله پس از خواندن نامه گفت سمعاً و طاعة و سپس موضوع نامه را به اطلاع همراهانش رسانید.

نظیر این را واقفی نیز در مغازی (ج ۱ ص ۱۳) نقل کرده است.

□ ۲- در مغازی واقفی^۲ درباره غزوه بدر کبری مطالبی دارد که خلاصه آن چنین است:

سیره نویسان می‌گویند: هنگامی که رسول خدا انتظار بازگشت کاروان تجارتی قریش را از شام می‌کشید و به اصحابش برای مقابله با کاروان آماده باش داده بود ده روز پیش از حرکت خود، طلحه بن عبیدالله و سعید بن زید را برای کسب اطلاع از کاروان بیرون فرستاد و آن دو در نخبار پیش گشدهجنی فرود آمدند «گشده» آنها را به گرمی پذیرفته و در پناه خود قرارداد، آنان در کنار او در خیمه‌ای منزل کردند و مرتباً مراقب اوضاع بودند تا وقتی که کاروان از آنجا رد شد، آنان افراد کاروان و نوع اموالی را که با خود حمل می‌کردند دیدند، کاروانیان از «گشده» پرسیدند آیا کسی از جاسوسان محمد را دیده‌ای؟ جواب داد: به خدا پناه می‌برم «نخبار» و جاسوسان محمد!!! خیلی بعید است، پس از آنکه کاروان رد شد «طلحه» و «سعید» آن شب را پیش او ماندند و صبح زود همراه «گشده» که آن دو را در پناه خود گرفته بود به سوی رسول خدا (ص) حرکت کردند و در توپان به رسول خدا رسیدند و آن دو، پناه دادن «گشده» را به عرض پیامبر (ص) رساندند و رسول خدا (ص) از «گشده» تشکر کرد.

□ ۳- در سیره ابن هشام نیز در غزوه بدر کبری می‌گوید: ^۳ (خلاصه مطالب او)

... سپس رسول خدا از ذفران حرکت کرده و در نزدیکی بدر فرود آمد و آن حضرت با یک نفر از اصحابش از بدر سوار شدند و سر راهشان به پیرمردی از عرب برخورد و از او درباره قریش

۱- سیره ابن هشام ج ۲ ص ۲۵۲.

۳- سیره ابن هشام ج ۲ ص ۲۶۷.

۲- مغازی واقفی ج ۱ ص ۱۹.



و محمد و یارانش و از اطلاعاتی که در این زمینه دارد، سؤال کردند، سپس به سوی اصحاب خود برگشتند، چون شب شد علی بن ابی طالب (ع) و زبیر بن عوام و سعد بن ابی وقاص را با عده‌ای از اصحابش به طرف چشمه‌های بدر فرستاد تا در آنجا اطلاعاتی برای رسول خدا (ص) بدست آورند، در آنجا گروهی از مأموران تدارک آب قریش را پیدا کردند اسلم غلام بنی حجاج، و عریض ابویسار، غلام بنی العاص در میان آنها بودند آنان را همراه خود آورده و از آنان سؤالاتی نمودند — و رسول خدا (ص) در حال نماز بود — گفتند: ما سقایان قریش هستیم قریشها ما را دنبال آب فرستاده بودند، یاران پیامبر این جواب را باور نکردند چون گمان می‌کردند که اینها از همراهان ابوسفیان باشند پس آنها را زدند، وقتی که کتک خوردند گفتند: ما از همراهان ابوسفیان هستیم پس آنان را رها کردند، رسول خدا رکوع و سجدتین بجا آورده و سلام داد و فرمود وقتی که آنها حقیقت را می‌گفتند شما آنها را زدید و وقتی به دروغ متوسل شدند رهایشان کردید، اینها راست می‌گویند اینها از ابواب جمعی قریش هستند، سپس از آنان درباره قریش پرسید، جواب دادند: به خدا آنها پشت این تپه شنی هستند، رسول خدا پرسید: تعدادشان چقدر است؟ گفتند زیادند پیغمبر خدا (ص) فرمود چند نفرند؟ گفتند: نمی‌دانیم، فرمود: روزانه چند شتر می‌کشند؟ گفتند یک روزه تا و روز دیگر ده تا، رسول خدا فرمودند: تعداد آنان از نهد تا هزار نفر است، سپس از آنان سؤال کرد: از اشراف قریش چه کسانی اینها را همراهی می‌کنند؟ گفتند عتب بن ربیع، و شیبه بن ربیع، و ابوالبختری بن هشام... پس رسول خدا رو به مردم کرده و فرمود: معلوم می‌شود که مکه پاره‌های جگر (بزرگان و رؤسای) خود را در مقابل شما انداخته است.

□ ۴ — در «صحیح مسلم»^۱ طی سندی از انس بن مالک روایت می‌کند:

رسول خدا (ص) بُسِیة را به جاسوسی فرستاد تا ببیند کاروان قریش چکار می‌کنند.

این خبر را بیهقی در سنن الکبری (ج ۹ ص ۲۱۴۸ از مسلم، و ابوداود در سنن ج ۲

ص ۳۷) طی سندی از انس، نقل کرده‌اند.

در سیره ابن هشام^۲ روایتی وارد شده و آن این است:

وقتی که رسول خدا (ص) به نزدیک صفراء رسید بمیس بن عمرو جهنی^۳ هم پیمان بنی

۱ — صحیح مسلم کتاب امارت حدیث ۱۴۵. ۲ — سیره ابن هشام ج ۲ ص ۲۶۵.

۳ — در صحیح مسلم و سنن بیهقی و سنن ابی داود این اسم بُسِیة بر وزن فَعِیْلَة (مضَر) آمده ولی در سیره ابن هشام، بَشِیَس بر وزن فَعْلَلٌ و به روایتی بَشِیَته بر وزن فَعْلَلَة و در روایتی دیگر بُسِیَته بر وزن فَعِیْلَة (مضَر) آمده برای توضیح بیشتر به «الاصابة» ابن حجر مراجعه شود.



ساعده، و عدی بن ابی الزغباء جهنی هم پیمان بنی نجار را به طرف بدر گسیل داشت تا برای او درباره ابوسفیان بن حرب و دیگران اطلاعاتی به دست آورند... و «بسیس بن عمرو» و «عدی بن ابی الزغباء» رفتند تا در بدر فرود آمدند و شترانشان را در پشت تلی در نزدیکی آب، خوابانیدند سپس مشک آبی را به دست گرفته و به بهانه پر کردن آن به آب نزدیک شدند وقتی که به آب نزدیک شدند مجدی بن عمرو جهنی را نیز در آنجا یافتند، چشم شان به دو دختر جوانی افتاد که با حالت نزاع بر سر چشمه ایستاده و یکی از آنها طلب خود را از دیگری مطالبه می کرد، زن بدهکار می گفت فردا یا پس فردا کاروان می رسد، برای آنها کار می کنم و طلب تو را می پردازم، و «مجدی بن عمرو» پا در میانی کرد و گفت راست می گوید و بدین ترتیب آنها را از هم جدا کرد، پس از آنکه «بسیس» و «عدی» این مطلب را شنیدند شترانشان را سوار شده و بازگشتند تا به حضور رسول خدا (ص) رسیده و آنچه را که شنیده بودند گزارش دادند.

۵- در ترتیب اداریه^۱ می گوید: ابن سعد واقدی در طبقات الکبری در قسمت ترجمه ابی تمیم اسلمی چنین می گوید:

«ابو تمیم» در جنگ احد غلام خود مسعود بن هنیده را از «عوج» با پای پیاده پیش رسول خدا فرستاده و نزدیک شدن قریش و تعداد آنها و مقدار ساز و برگ شان و تعداد اسب و نوع و تعداد سلاح آنان را به آن حضرت خبر داد.

عرض می شود: «ابو تمیم اسلمی» بطور افتخاری و بدون قرارداد قبلی اطلاعات برای رسول خدا می فرستاد و نظائر او در صدر اسلام زیاد بودند.

۶- در مغازی واقدی^۲ در بخش غزوه احد چنین آمده:

رسول خدا انس و مونس فرزندان فضاله را در شب پنجشنبه برای مراقبت دشمن فرستاد، آنان در عقیق به قریش برخوردند و همراهشان حرکت کردند تا در وطاء فرود آمدند، سپس پیش رسول خدا (ص) آمده و در مورد مأموریت خود به آن حضرت گزارش دادند.

۷- و نیز در همان کتاب^۳ در بخش جنگ احد چنین آمده:

پس از آنکه سربازان اسلام فرود آمدند و بار و بینه خود را گشودند و آرام گرفتند، رسول خدا حباب بن منذر بن جموح را (برای کسب اطلاع از تعداد نفرات و کارائی جنگی دشمن) به طرف آنان فرستاد، «حباب» مخفیانه وارد سپاه دشمن شد و هر آنچه را که می خواست زیر نظر گرفته و اطلاعات لازم را کسب کرد.

.....

۳- ج ۱، ص ۳۶۲.

۲- ج ۱، ص ۲۰۷.

۱- ج ۱، ص ۲۰۶.



رسول خدا(ص) موقع رفتن «حباب» به او فرمود: پیش کسی از مسلمانان گزارش خود را به من تسلیم نکن جز در موقعی که تعداد نفرات دشمن کم باشد، «حباب» پس از مراجعت از مأموریت، رسول خدا را بطرز محرمانه در جریان کار قرار داد.

۸- در سیره ابن هشام^۱ در بخش جنگ احد پس از مراجعت قریش می‌گوید:

پس رسول خدا(ص) علی بن ابیطالب(ع) را در تعقیب قریش فرستاده و به وی چنین دستور داد: دشمن را دنبال کن و دقت کن بین چه تصمیمی دارند و چه کاری می‌خواهند بکنند اگر دیدی که شتران را سوار شده و اسبها را یدک می‌کشند، بدانکه قصد مکه را دارند و اگر دیدی بر اسبهایشان سوار شده و شتران را پیش انداخته و می‌رانند بدان که آهنگ مدینه را دارند، قسم به خداوندی که جانم در دست او است اگر به مدینه حمله کنند در همانجا با ایشان پیکار خواهم کرد.

امیرالمؤمنین(ع) می‌گوید: دشمن را تعقیب کرده و آنان را زیر نظر گرفتم و دیدم شتران را سوار شده و اسبهای خود را یدک می‌کشند و راه مکه را پیش گرفته اند.

۹- در طبقات ابن سعد^۲ در باب غزوة احد می‌گوید:

عباس بن عبدالمطلب گزارش کاملی درباره قریش به رسول خدا نوشت و آن حضرت سعد بن ربیع را در جریان گزارش عباس قرار داد.

۱۰- در قرآنیب اداره^۳ در ترجمه عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر(ص) از استیعاب چنین نقل قول می‌کند:

عباس پیش از فتح خیبر اسلام آورده بود ولی اسلام خود را از مشرکین مکه پنهان کرده و اخبار قریش را به رسول خدا(ص) گزارش می‌داد، رسول خدا به وی نوشت مانند تو در مکه بهتر است.

۱۱- در سیره ابن هشام^۴ در بیان حوادث جنگ خندق مطالبی دارد که خلاصه آن چنین است:

نُعَیم بن مسعود خدمت رسول خدا(ص) شرفیاب شده و گفت: یا رسول الله من مسلمان شده‌ام و قبيلة من از اسلام من اطلاعی ندارند هر امری دارید بفرمائید، رسول خدا(ص) فرمود: تو در میان ما یک مرد بیش نیستی اگر می‌توانی به وسیله ایجاد اختلاف در میان

۱- ج ۳ ص ۱۰۰
۲- ج ۲ ص ۲۵
۳- ج ۱ ص ۳۶۳
۴- ج ۳ ص ۲۴۰



دشمنان ما، شرّ آنان را از ما دور کن که حيله و خدعه در جنگ روا است.

نُعَيم بن مسعود از خدمت رسول خدا بیرون آمده و پیش بنی قُرَیظَة (هم پیمان قریش) — که در زمان جاهلیت با آنان همنشینی و مصاحبت داشت — آمد و گفت: شما دوستی و یکرنگی مرا با خود می‌دانید گفتند: راست می‌گوئی و نزد ما متهم نیستی، گفت موقعیت قریش و غطفان مثل موقعیت شما نیست، اینجا شهر شماست ثروت و زنان و فرزندان شما اینجا است و نمی‌توانید اینجا را رها کرده و جایی بروید ولی قریش و غطفان به منظور جنگ با محمد اینجا آمده‌اند و شما هم در این جنگ به آنان یاری می‌دهید، آنان ثروت‌ها و زنان و فرزندان خود را در شهرشان در جای امنی قرار داده‌اند و اگر فرصتی به دست آورند کار محمد را می‌سازند و گرنه به شهرشان باز می‌گردند، و شما را در مقابل او تنها می‌گذارند، و شما نیز به تنهایی توانائی نبرد با وی را ندارید، پس در این نبرد با قریش و غطفان همدستان نشوید مگر آنکه چند نفر از بزرگان‌شان را به عنوان وثیقه به گروگان بگیرید تا مجبور شوند تا آخر کار در کنار شما بایستند، گفتند راست می‌گوئی صلاح همان است که تو می‌گوئی.

نُعَيم سپس پیش قریش آمد و به ابوسفیان گفت: دوستی مرا با خود و مخالفت مرا با محمد می‌دانید، به من اطلاع داده‌اند که بنی قُرَیظَة از موضعی که در مقابل محمد گرفته‌اند پشیمان شده و به او پیغام داده و گفته‌اند: آیا اگر از دو قبیله قریش و غطفان، کسانی را به عنوان گروگان گرفته و در اختیار بگذاریم تا گردنشان را بزنی سپس تو را در جنگ با آنها یاری دهیم از ما راضی می‌شوی؟

بعد از آن پیش غطفان آمد و درست همان اطلاعات نادرستی را که درباره بنی قُرَیظَة به قریش داده بود در اختیار آنان نیز گذاشت.

چون شب شبه رسید، ابوسفیان و رؤسای غطفان کسانی را پیش بنی قُرَیظَة فرستاده و گفتند در کار جنگ شتاب کنید تا کار محمد را به پایان برسانیم، بنی قُرَیظَة در جواب گفتند: امروز روز شبه است و ما در چنین روزی به هیچ کاری مبادرت نمی‌کنیم، علاوه بر این تا شما چند نفر از مردان خود را به عنوان گروگان در اختیار ما نگذارید ما با محمد شروع به جنگ نمی‌کنیم، چون فرستادگان بازگشته و سخنان بنی قُرَیظَة را به اطلاع قریش و غطفان رسانیدند، گفتند قسم به خدا نُعَيم بن مسعود راست می‌گفت.

دوباره فرستادگان خود را پیش بنی قُرَیظَة فرستاده و اطلاع دادند که ما هرگز کسی از مردان خود را در اختیار شما نخواهیم گذاشت، اگر عزم جنگ با محمد را دارید به سوی ما درآئید تا جنگ را آغاز کنیم و چون فرستادگان این خبر را به اطلاع بنی قُرَیظَة رساندند آنان



گفتند: نُعَیم بن مسعود جز حقیقت چیزی به ما نگفته است، قریش و غطفان می‌خواهند با محمد بجنگند اگر توانستند کار او را بسازند و اگر نتوانستند به شهرهای خود باز گردند و شما را با این مرد در دیار خود تنها بگذارند، بدین ترتیب خدا اتحاد آنها را از هم گسیخت و بادی ویرانگر به سوی آنان فرستاد.

۱۲۰- در همان کتاب^۱ در بخش جنگ خندق گزارشی دارد که خلاصه آن چنین است: وقتی که خبر اختلاف نظر در میان دشمن به رسول خدا رسید، حُذَیْفَةُ بن الیمان را فرا خواند و او را به سوی دشمن فرستاد تا ببیند آنها شب را چکار می‌کنند.

حُذَیْفَةُ، خود جریان را چنین توصیف می‌کند: رسول خدا (ص) رو به ما کرد و فرمود: چه کسی از شما به سوی دشمن می‌رود تا از اوضاع و احوال آنان اطلاعاتی به دست آورده و به سوی ما بازگردد؟ هیچ کس از شدت ترس و گرسنگی و سرما آمادگی چنین مأموریتی نداشت و وقتی کسی بدین امر اقدام نکرد، رسول خدا مرا پیش خود خواند و فرمود: یا حُذَیْفَةُ برو و در میان دشمن داخل شو، و ببین چکار می‌کنند؟ و دست، به هیچ کاری نزن تا پیش ما بازگردد، می‌گوید: رفتم و در میان آنان داخل شدم و دیدم باد و قوای الهی دمار از روزگار آنان درآورده و از شدت باد نه آتش می‌توانند روشن کنند و نه دیگری از آنان روی اجاق می‌تواند قرار بگیرد و نه خیمه‌ای از ایشان پا برجا مانده است، چنین بود که ابوسفیان بپاخواست و فریاد برآورد ای مردم قریش هر کس ببیند در کنارش چه کسی نشسته است؟

حُذَیْفَةُ می‌گوید: فوراً دست مردی که در کنارم نشسته بود گرفته و پرسیدم کیستی؟ گفت: من فلان، پسر فلانم، سپس ابوسفیان گفت: ای جماعت قریش اسبان و شترانمان هلاک شدند و بنی قُرَیظَةَ به ما خیانت کرده و از طرف دیگر می‌بینید که این باد ویرانگر چه بر سر ما می‌آورد، بنا بر این به سوی شهرهایتان حرکت کنید که من همین الآن به سوی مکه حرکت می‌کنم سپس برخاست و به سوی شتر خود براه افتاد.

و اگر رسول خدا دستور نداده بود که دست به هیچ کاری نزنم، ابوسفیان را با تیری می‌کشتم پس از آن به سوی رسول خدا (ص) بازگشتم وقتی رسیدم، دیدم آن حضرت قطیفه^۲ یکی از زنانش را به خود پیچیده و مشغول نماز است، وقتی که مرا دید در نزدیک خود جایم داد و طرف قطیفه را روی من انداخت سپس به رکوع و سجود پرداخت در حالی که من در میان قطیفه او بودم وقتی که از نماز فارغ شد چگونگی وضع دشمن را به آن حضرت گزارش

۱- ج ۳ ص ۲۴۲.



دادم.

۱۳- در مغازی واقدی^۱ در بخش غزوة خندق چنین آمده:

خوات بن جُبیر می‌گوید: از محافظین خندق بودم و رسول خدا(ص) مرا پیش خود خوانده و فرمود: به سوی بنی قریظة برو و ببین آیا در جایی از کارشان غفلت و سستی نمی‌بینی تا برای ما خبر بیاوری؟

خوات می‌گوید: نزدیک غروب بود که از محضر رسول خدا(ص) بیرون آمدم و در شکاف کوه چندان درنگ کردم که آفتاب غروب کرد، سپس داستان را به طور تفصیل دنبال می‌کند.

۱۴- همچنین مغازی واقدی^۲ در بخش غزوة دومة الجندل مطلبی دارد که ما آن را بطور خلاصه می‌آوریم:

به عرض رسول خدا(ص) رساندند که در دومة الجندل^۳ - که در آنجا بازاری بزرگ وجود داشت و بازرگانانی زندگی می‌کردند - عده زیادی جمع شده و مسافرانی را که بر آنان می‌گذرند مورد آزار قرار می‌دهند. رسول خدا(ص) با شنیدن این خبر مردم را برای جنگ فرا خواند و با هزار سرباز از مسلمانان بیرون آمد، شب‌ها راه می‌سپرد و روزها کمین می‌گرفت و از بنی عُذرة راهنمایی با خود برداشته بود وقتی که آن حضرت به دومة الجندل نزدیک شد، راهنما به وی گفت: یا رسول الله این مال و مواشی آنان است که به چرا مشغول است درنگ فرمائید تا برای شما اطلاعاتی به دست آورم، سپس پیشاپیش رسول خدا(ص) به راه افتاد و آثار حیوانات و گوسفندانی را دید که از آن سرزمین دور می‌شدند، خدمت رسول(ص) خدا باز آمد و اطلاعات خود را به عرض آن حضرت رسانید و موضع دشمن را بازگونمود پس از آن، رسول خدا(ص) به حرکت خود ادامه دادند...

۱۵- در همان کتاب^۴ در بخش غزوة بنی المصطلق^۵ چنین می‌گوید:

رئیس بنی المصطلق یعنی حارث بن ابی ضمراره، قبیله خود و هر که را از اعراب که می‌توانست، به جنگ با رسول خدا(ص) دعوت کرد، و آنان اسبان و وسائل جنگی زیادی

۱- ج ۲ ص ۴۶۰.

۲- ج ۱ ص ۴۰۳.

۳- دومة با ضم دال و گاهی با فتحه خوانده می‌شود، گفته‌اند: ما بین دومة الجندل و مدینه پانزده شبانه روز مسافت است.

۴- ج ۱ ص ۴۰۴.

۵- این غزوه را به جهت چاهی به نام مُرْسِیح که در آن واقع است غزوة مرسیح نیز می‌گویند.



خریداری کرده و آماده حمله به رسول خدا می شدند، سوارانی که از آن سوی آمدند این خبر را با خود آوردند — رسول خدا (ص) از این موضوع اطلاع پیدا کرده و بُرَئِدَةُ بنِ حُصَيْنِبِ اُمَلَمِي را فرستاد تا این جریان را بررسی کرده و اطلاع دهد، بُرَئِدَةُ از آن حضرت اجازه خواست تا با آنها حرف بزند، به او اجازه داده شد، بریده به راه افتاد تا بر سر چاه آبشان فرود آمد، در آنجا عده ای بی خبر و جاهل را دید که برای جنگ بسیج شده و دستجاتی به دور خود جمع کرده اند، از بُرَئِدَةُ پرسیدند کیستی؟ گفت مردی از شمایم، وقتی اجتماع شما را بر علیه این مرد شنیدم به سوی شما آمدم تا قبیله ام و هر که را که از من گوش شنوا دارد با خود بیاورم و دست به دست هم دهیم تا بتوانیم کار این مرد را بسازیم حارث بن ضِرار گفت: ما نیز بر این تصمیم هستیم، پس در بسیج مردمت شتاب کن، بُرَئِدَةُ گفت هم اکنون سوار می شوم و گروه انبوهی از قبیله ام و اعرابی که از من فرمان می برند با خود می آورم حارث و اطرافیانش با شنیدن این سخن خوشحال شدند، بُرَئِدَةُ پیش رسول خدا باز آمده و اخبار آنها را گزارش داد...

عرض می شود: این خبر دلالت بر این دارد که دروغ گفتن در جنگ به منظور اغفال دشمن جایز است، چون جنگ حيله است.

۱۶۰ - در مجمع البیان^۱ پیرامون جنگ مُحَدِّثِيَّة چنين آمده:

رسول خدا (ص) جلوتر از خود یک مأمور اطلاعاتی از قبیله خُزاعه را فرستاد تا از وضع قریش گزارشی تهیه کند و خود بدنبال او حرکت کرد، وقتی که به غدیر اشطاط در نزدیکی عُشْفان رسید، خزاعی به خدمت آن حضرت بازگشته و گفت: کُفَب بن لُؤَيِّ و عَامِر بن لُؤَيِّ را در حالی ترک کردم که احابیش^۲ را بر ضد تو بسیج کرده و گروههایی را نیز به دور خود جمع کرده بودند، آنان بر اینند که تو را بکشند و یا با تو جنگیده و مانع ورودت به خانه خدا شوند، رسول خدا پس از استماع گزارش، فرمان حرکت داد و لشکر اسلام به حرکت درآمد.

۱- ج ۹ ص ۱۱۷

۲- احابیش جمع احبوش است و در لسان العرب (ج ۶ ص ۲۷۸ ط دارالصادر) چنین گوید:

احبوش، جماعت حبشی ها را گویند... و بعضی گفته اند که احبوش، انبوه مردمند، از هر قبیله و ملتی که می خواهد باشد، زیرا وقتی عده ای دور هم جمع شوند، به رنگ سیاه دیده می شوند.

وَحَبَشِي: اسم کوهی است در پائین مکه و بلین سبب احابیش قریش به این نام نامیده شده اند و وجه تسمیه آن هم این است که بنی المصطلق و بنی الهون بن خزیمه در نزدیکی این کوه اجتماع کرده و با قریش مخالفت می ورزیدند... پس احابیش قریش را به نام این کوه نامیدند و در «المنجد»: حباشه و احبوش و احبوشة: انبوه مردمی را می گویند که از قبیله واحد نباشند.



۱۷- مغازی^۱ در بخش غزوه خیبر، مطلبی دارد که خلاصه آن این است:

رسول خدا، عباد بن بشر را در رأس عده ای سرباز به عنوان طلیعة لشکر خود به راه انداخت، عباد مردی از قبیله اشجع را که جاسوس یهودیان بود گرفت و از او پرسید: کیستی؟ گفت: شترانی گم کرده ام به دنبال آنها می گردم تا پیدایشان کنم، عباد از او پرسید: چیزی درباره خیبر می دانی؟ جواب داد تازه از آنجا دور شده ام در پیرامون چه مسأله ای می پرسی؟ گفت درباره یهود می پرسم، گفت: آری کنانة بن ابی الحقیق و هوذة با هم پیمانان خود از بنی غطفان آماده و مجهز به اسبان و وسائل جنگی دور هم بودند و در قلعه های آنان ده هزار از مردان جنگی فراهم آمده اند و آنان قلعه های شکست ناپذیر و ادوات جنگی و مواد غذایی زیادی دارند که اگر سالها محاصره شوند کفایت شان می کند، کسی در مقابل آنها نمی تواند مقاومت بکند، عباد بن بشر، تا زیانه خود را بلند کرده و بر سر و صورت وی نواخته و گفت: تو جز جاسوسی برای آنها نیستی، یا باید راست بگویی و یا گردنت را می زنم، آن مرد چون چنین دید گفت: آنان از شما به شدت می ترسند و از یادآوری آنچه که به یهود مدینه کرده اید لرزه بر اندامشان می افتد...

۱۸- در همان کتاب^۲ در بخش جنگ حنین مطالبی آورده که خلاصه اش این است:

گفته اند: رسول خدا (ص) عبدالله بن ابی حذرز اشمعی را پیش خود خواند و گفت: داخل این مردم برو تا اینکه اطلاعاتی از آنان برایم بیاوری و بین مالک به مردم چه می گوید؟ عبدالله از محضر رسول خدا (ص) بیرون آمد و داخل لشکر دشمن شد و به همه جا سرزد تا اینکه پیش ابن عوف رسید و دید که رؤسای هوازن دور و برش را گرفته اند و به یاران خود چنین می گوید: ... فردا صبح مال و مواشی و زنان و فرزندانمان را پشت سر خود قرار دهید، سپس صف های خود را مرتب کرده و مواظب باشید که حمله را اول شما شروع کنید و غلاف شمشیرهای خود را بشکنید و حمله قاطع و موثری بکنید و این را بدانید که پیروزی از آن کسی است که حمله را اول شروع کرده باشد، چون عبدالله بن ابی حذرز این اخبار را جمع آوری کرد پیش رسول خدا بازگشت و هر آنچه را که شنیده بود به آن حضرت گزارش کرد. در قرآنیب اداره^۳ نیز نزدیک به همین مطالب را از سیره ابن اسحاق روایت می کند.

۱۹- در تفسیر نورالثقلین^۴ از امامی شیخ طلی سندی از حلیی چنین روایت می کند:

از امام صادق (ع) درباره آیه *وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا* پرسیدم، فرمود: رسول خدا (ص) عمر بن خطاب را در رأس سریه ای فرستاد، شکست خورده و عقب نشینی کرد، در حالی که نفرات

۱- ج ۲ ص ۶۴۰ ط اعلی، ۲- ج ۳ ص ۸۹۳، ۳- ج ۱ ص ۳۶۲، ۴- ج ۵ ص ۶۵۱.



خود را می‌ترسانید و آنها نیز او را از دشمن بر حذر می‌داشتند چون این مطلب به رسول خدا (ص) رسید، آن حضرت خطاب به امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود: تو برای این کار ساخته شده‌ای خودت و هرکس از مردان جنگی مهاجر و انصار را که می‌خواهی برای جنگ آماده کن، پس از آن رسول خدا (ص) آن حضرت را راه انداخت در حالی که به وی می‌فرمود: روزها کمین بگیر و شبها به سوی مقصد حرکت کن و هرگز مأموران اطلاعاتی را از خود دور مساز، می‌گوید: علی (ع) به سوی دشمن حرکت کرد و سحرگاهان بدانها حمله برد و خدا این آیه را در شأن آن حضرت نازل کرد.

۲۰- در طبقات ابن سعد^۱ در بخش سربه اسامة بن زید آمده است:

رسول خدا (ص) مردم را دستور داد که خود را برای جنگ با روم آماده کنند و فردای آن روز «اسامة بن زید» را پیش خود خوانده و فرمود: به سرزمینی که پدرت در آن کشته شد حرکت کن و آنجا را زیر پای سربازانت قرار بده که فرماندهی این سپاه را به تو سپردم، سحرگاهان به اهالی اُبنی حمله کن و اموال و خانه‌های آنان را بسوزان، چنان سریع حرکت کنی که پیش از رسیدن خبر به آنان به آنجا رسیده باشی، اگر پیروز شدی در آنجا درنگ مکن و با خودت راهنمایانی بردار و جلوتر از خود مأموران اطلاعاتی و پیشقراولان خود را بفرست ...

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^۲ نظیر همین را روایت کرده است.

۲۱- در ترتیب اداریه^۳ می‌گوید: در صحیح بخاری در باب داستان هجرت، از عایشه روایت می‌کند که گفت: عبدالله بن ابی بکر (هر روز در غار) اخبار قریش را برای رسول خدا (ص) و پدرش می‌آورد - او در این زمان پسر جوان و هوشیاری بود - شب را پیش رسول خدا و پدرش می‌گذرانید و صبح زود به سوی مکه راه می‌افتاد و شب بعد را با قریش می‌گذرانید.

۲۲- در همان کتاب^۴ می‌گوید: در الاصابه در ترجمه اُمیّه بن خُوَیَیْد آمده است:

پیامبر او را تنها به طرف قریش گسیل داشت تا آنان را زیر نظر بگیرد، امیّه گفت: پای چوبه داری که خُیَیْب را از آن آویخته بودند آدمم - در حالی که از مراقبین دشمن بسیار می‌ترسیدم - از آن چوب بالا رفته و جسد خُیَیْب را گشوده و پایین آوردم.

۲۳- در همان کتاب در ترجمه بشر بن سفیان عتکی می‌گوید:

رسول خدا (ص) او را به مکه فرستاد تا اخبار قریش را به آن حضرت گزارش دهد.

۱- ج ۲ ص ۱۳۶. ۲- ج ۱ ص ۱۵۹. ۳- ج ۱ ص ۳۶۱. ۴- ج ۱ ص ۳۶۲.



- ۲۴- باز در همان کتاب در ترجمه جبله بن عامر بلوی می‌گوید:
او در جنگ احزاب مأمور اطلاعاتی رسول خدا (ص) بود.
- ۲۵- و در ترجمه خُبیب بن عدی انصاری از بخاری روایت می‌کند:
رسول خدا (ص) ده گروه مأمور اطلاعاتی فرستاد و ریاست آنان را به عاصم بن ثابت اعطاء فرمود، سپس از ابن ابی شیبیه روایت می‌کند: که رسول خدا (ص) او را برای جمع‌آوری اطلاعات تنها به سوی قریش فرستاد.
- ۲۶- نیز در ترتیب اداریه^۱ می‌گوید:
در الاصابة در ترجمه انس بن ابی مرثد غنوی از ابن سعد روایت می‌کند که وی مأمور اطلاعاتی رسول خدا (ص) در او طاس بود.
- این، مقداری از اخبار و آثاری است در پیرامون مأموران اطلاعاتی و پیشقراولان رسول خدا (ص) در غزوات و سرایای آن حضرت که به دست ما رسیده است و شاید مطالعه کنندگان در آثار بیشتر از این نیز دیده باشند.
- ۲۷- در نهج البلاغه^۲ در نامه آن حضرت به عامل خود در مکه قثم بن عباس چنین آمده:
مأمور اطلاعاتی من در شام به من اطلاع داده که معاویه، گروهی کوردل از اهالی شام را با گوشه‌های ناشنوا و چشم‌های بسته به مکه فرستاده، افرادی که می‌خواهند حق را از راه باطل به دست آورند... بنابراین به منظور حفاظت و دفاع از حوزه فرمانروایت همچون مردی عاقل و جدی پایداری کن.
- ۲۸- و نیز در نهج البلاغه^۳ ضمن وصایای آن حضرت به یک لشگر چنین آمده:
برای خودتان در بالای کوهها و تپه‌های مسطح، دیده‌بانانی بگذارید تا دشمن نتواند از نقاط ضعیف و یا امن جبهه‌هایتان به شما حمله کرده و غافلگیرتان نماید، این را بدانید که جلوداران لشگر، دیده‌بانان ایشانند و دیده‌بانان لشگر، جاسوسان هستند و از پراکندگی و اختلاف دوری کنید.
- ۲۹- در نهج العقول^۴ در ضمن وصایای امیرالمؤمنین (ع) به زیاد بن نصر- موقمی که او را در جنگ صفین فرمانده مقدمه لشگر خود کرده بود- چنین آمده:
بدانکه صف مقدم لشگر، دیده‌بانان آنها است و دیده‌بانان مقدمه، افراد اطلاعاتی آنهایند، وقتی که از کشور خود بیرون رفته و به دشمن نزدیک شدی از فرستادن جاسوسان به هر سوی و برخی از دره‌ها و جنگلها و پشت هر پستی و بلندی، هرگز غافل مشوتا دشمن نتواند

۱- ج ۱ ص ۳۶۳

۲- نامه ۳۳

۳- نامه ۱۱

۴- ص ۱۹۱



شما را غافلگیر کند و یا برای شما کمین گیرد... وقتی که در مقابل دشمن فرود آمدید یا دشمن در مقابل شما فرود آمد، لشکرگاهتان را در بلندیهای مشرف به اطراف، یا دامنه کوهها و یا گذرگاهها قرار دهید تا از هلاکت و زبونی در امان باشید طوری نباشد که دشمن بتواند از بیش از یک یا دو جهت بر شما بتازد جاسوسان و کشیکان خود را در بالای کوهها، ارتفاعات، بلندیها، گذرگاهها و کناره رودها پراکنده کنید تا دشمن نتواند نقاط آسیب پذیر جبهه تان را شناسائی کرده و غافلگیرانه بر شما هجوم آورد.

□ ۳۰- در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید^۱ از کتاب غارات روایت می‌کند:

معاویه نامه ای جعل کرده و چنین وانمود کرد که آن را قیس بن سعد به وی فرستاده است و آن را برای شامیان خواند و در شام شایع کرد که قیس بن سعد با معاویه به توافق رسیده است و جاسوسان امیرالمؤمنین (ع) این خبر را به وی گزارش کردند و این خیانت معاویه بر آن حضرت گران آمده و در شگفت شد.

□ ۳۱- در دعائم الاسلام^۲ از امیرالمؤمنین علی (ع) روایت می‌کند:

آن حضرت مقرر فرمود، جاسوسان و دیده بانانی پیشاپیش لشکر فرستاده شود و گفت: رسول خدا (ص) در جنگ حدیبیه پیشاپیش خود جاسوسی از خزاعه فرستاد. آنچه که از این روایت نتیجه گرفته می‌شود این است که: مراقبت و زیر نظر گرفتن دشمن منحصر به میدانهای نبرد و حالت جنگ نیست، بلکه مراقبت از آنها ولو در گوشه ی خانه هایشان نیز لازم است و پس از ثابت شدن عناد و عداوت آنها به اسلام و مسلمین باید به وسیله جاسوسان درباره نیروها و امکانات روانی و نظامی و صنعتی و اقتصادی آنان اطلاعات دقیق کاملی به دست آورد.

در عصر حاضر بر دولت های اسلامی واجب است، دولتهای کفر جهانی را زیر نظر گرفته و درباره قراردادهای و صنایع نظامی و... آنان، آگاهیهای لازم را به دست آورند. متأسفانه آنان این وظیفه مهم را کنار گذاشته و چندان از آن غفلت کردند که با چنگ اندازی و استیلای کفار به سرزمینها و دخالت در امور اجتماعی و سیاسی و..... مواجه شدند، و از هر طرف در محاصره جاسوسان قدرتهای کافر قرار گرفتند. خدایا اسلام و اهل اسلام را عزت عطا فرما و کفر و اهل آن را رسوایشان بگردان.

ادامه دارد

۱- ج ۱ ص ۳۶۹.

۲- ج ۶ ص ۶۲.